

احتیاج داشته از تیر پل که میگذرد نرسیده به قریه کوهسان که فاصله
 يك ميل انگلیسی در ساحل یمین رود خانه واقع است وادی هریرود
 مجدداً وسعت مییابد کوهسان در سال ۱۸۸۵^۱ آخرین قطعه مسکون بود
 که در طول سرحد غربی افغانستان واقع شده بود قلعه کوهسان بحال
 خراب افتاده بود فریه (ج ۱، ص ۲۷۱) در سال ۱۸۴۵ فقط ۴۰۰ خانه
 مسکون در کوهسان دیده بود در صورتیکه محوطه خرابه های شهر قدیم
 فضای بیشتری را اشغال کرده است سرحد بین افغانستان و ایران در رود
 هریرود تا قریه ذوالفقار است و ذوالفقار همان نقطه ایست که در سال
 ۱۸۸۵ نزدیک بود موجب قطع مذاکرات بین روسیه و انگلیس و آغاز
 عملیات خصمانه بشود اهمیت ذوالفقار در آنست که از اینجا معبری به
 سلسله ارتفاعات کوهستانی ساحل یمین رودخانه باز میشود و از آن بعد
 دنباله صخره ها در امتداد تقریباً چهل ورست رو بشمال تا پل خاتون
 کشیده میشود ایت (افغانستان ۷۶) تصدیق میکند که اشغال ذوالفقار
 برای روسها لازم بود تا بتوانند سرحد خود را يك کاسه کنند و صاحب
 نقطه سرحدی باشند که مطابق حوائج ستراتیژی بوده و بین خطوط حمله
 در طول هریرود و کشک ارتباط مستقیمی برقرار کنند بهمین جهت بود
 که افغانها و انگلیسها نمیتوانستند این نقطه را در دست روسها باقی
 گذارند و ایندفعه روسها مجبور به تسلیم شدند و بدین جهت راه ورود
 از شرق به قسمتی از دره هریرود در جنوب پل خاتون بروی آنها بسته شد
 پل خاتون بنائی است مانند بنای تیر پل و شباهت این دو بقدری
 زیاد است که انگلیسها هر دو پل را کار يك استاد میدانستند در این

نقطه هریرود تا شهر سرخس سرحد بین روسیه و ایران است سرخس قدیم واقعه در سمت یمین هریرود در تصرف روس و سرخس نو در حدود ایران است در قرن دهم در زمان اصطخری (۲۷۲) آب هریرود در مواقع کم آبی بسرخس نمیرسید در این زمان بنا بقول لساو که در سال ۱۸۸۲ در سرخس بوده مسیل رودخانه معمولاً خشک است^۱ با این وضع سکنه این سامان در قرن دهم میتوانستند زراعت خود را فقط با آببازان و یا آب چاه مشروب سازند کلیتاً اراضی مزروعه و فور نداشت و اطراف شهر بیشتر مرتع بود ثروت عمده اهالی عبارت از شتر بوده شهر سرخس بواسطه موقعیت تجارتی خود که در سر شاهراه نیشابور بمرو واقع شده بود اهمیت تجارتی بزرگی داشت و از حیث بزرگی برابر نصف مرو بود در این زمان بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر اهمیت سرخس فقط از نقطه نظر ستراتیژی است سرخس روس عبارت از صد خانه و سرخس ایران دارای يك قلعه که در سال ۱۸۵۰ ساخته شده و عدم قلبی ساختن است هریرود (و یا بطوریکه در سمت سفلی مسیل خود معروف است رود تجند) در پائین سرخس در ریک زار فرو میرود راه آهن آسیای وسطی در نزدیکی ایستگاه تجند واقعه در ۱۱۸ ورستی مرو مسیل رودخانه را قطع میکند اما اینکه آیا رودخانه در يك زمانی بکثرت آب معروف بوده سئوالی است که جواب آن مشکل است سیاحان کمتر بدین سر زمین قدم گذارده اند و بدین جهت راجع برود خانه تصورات بس موهومی داشتند بطوریکه در سال ۱۸۴۵ فریه (۱۰۱ + ۲۷) ممکن دیده بود يك افسانه بومی را باور کند دائر بر اینکه هشتاد سال قبل از مسافرت وی یعنی در قرن هیجدهم هریرود متصل بمرغاب بود

سیستان ، قسمت جنوبی افغانستان و بلوچستان

دیدیم که هرات در آن زمانیکه از راه تجارتي شمال کنار افتاده بود مرکز تجارت با سیستان و ولایات جنوبی ایران بود در هریرود یکنفر از آتش پرستان پلی ساخته بود که بنا بقول مقدسی (۳۳۰) در تمام خر اسان نظیر نداشت اسفزاری در دوره تیوریان پل را به همان نامی که امروزه معروف است اسم میبرد و پل مالان مینویسد در کتب انگلیسی Pul-i-Malun و فریه (ج ۲، ص ۲۹) Peul-Malane نوشته اند در قرن نوزدهم یار محمدخان پل را تعمیر کرد بعقیده فریه اگر این پل در اروپا بود در انظار يك چیز بسیار عادی بود لیکن در افغانستان باعث حیرت عموم شده این پل را از آجر ساخته اند و دارای ۲۶ چشمه است و نیز برای حفظ پل از سیل سدی از شن ساخته اند

در قرن دهم باغات سمت جنوبی هرات تا يك فرسخ امتداد داشت بقاصله سه روز راه از هرات بلوك ولایت اسفزار واقع بود که در کمال آبادی و عمران و چهار شهر کوچکی داشت که نام یکی از آنها یعنی ادرس کن تا با امروز روی قریبه ادرس کند واقع در دو منزلی هرات مانده است قسمت علیای رود هاوردهم که ولایت مزبور را مشروب و رو بسمت جنوب غربی جاری شده بدریاچه هامون میریزد بهمین اسم معروف است تمام ولایت اسفزار که سه منزل راه امتداد آن بود بالتمام آباد و معمور و ابدأ اراضی باثری در آنجا نبود شهر اسفزار در يك منزلی جنوب

اخرس کند واقع بود اسم این شهر بشکل مخفف سبزوار و یا سبزار هم دیده میشود در زمان تیمور سال ۱۳۸۳ شهر سختتر از هرات دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید زیرا اهالی هرات بر علیه تیمور شورش کرده و حاکم تیمور را بقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از دوهزار نفر انسان زنده ساخته و دست و پای آنانرا بسته روی هم سوار و روی آنانرا با خاک و قطعات آجر پوشاندند (شرف الدین ۳۶۰، ۱) شهر اسفزار بر خلاف هرات بواسطه ادامه شورش و قتل و غارت‌هایی که بدان مترتب بود در دوره تیموریان از صدمات وارده قدهلم نکرد معین الدین اسفزاری مورخ نام برده در ضمن توصیف وطن خود فقط از خرابه‌های بلاد و قلاع وسیع آن سخن میراند فریه (۳۷۰، ۲) مینویسد که در قرن نوزدهم خطه اسفزار از جنگ‌هایی که بین ولایت هرات و قندهار روی میداد در صدمه و زحمت بود فقط خرابه‌ها و قنوات خشك از رونق و عمران گذشته که شاید از زمان شاه عباس یعنی اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم بود حکایت میکردند احداث و بنای يك سلسله کاروانسراها را که در جنوب هرات بر راه قندهار واقع است بزمان سلطنت شاه عباس نسبت میدهند که هرات را از ازبک‌ها گرفته و اقتدار خود را در این سرزمین مستقر ساخته بود در بین خرابه‌هایی که فریه (ج ۲ ص ۳۶۳) شرح داده است قلعه بزرگ سبا مذکور گردیده که بفاصله نیمساعت راه از اسفزار و در بالای کوه ساخته‌اند اهالی محل بنای قلعه را به اسکندر مقدونی نسبت میدهند اسفزاری همین خرابه‌ها را شرح داده و قلعه مزبور را عطف کوه نامیده است از تعریفات اسفزاری که از مسجد جامع هم ذکری نموده معلوم میشود که

این قلعه در دوره اسلام مسکون بوده در زمان اسفزاری البغازی نام را
بانی این قلعه مینامیدند

تمام راه را میبایستی از میان سلسله جبالی گذشت که برای عبور و مرور
اشکالی ندارد این راه بولایت سجستان و یا سیستان میرفت که در قرون
وسطی وسعت حدود آن بیشتر از حدود ولایت کنونی سیستان بوده که
مطابق قرار داد ۱۸۷۲ بین ایران و افغانستان تقسیم شده است
جغرافیانوسان قرن دهم بلاد سجستان را هم مستقیماً سرحد ولایت هرات
قرار میدهند ولی سرحدات آنرا باختلاف ذکر میکنند اصطخری در یکجا
(۲۸۲) قریه دره را (در دو منزلی جنوب اسفزار) در جزو ولایت
هرات می‌شمارد و در جای دیگر (۲۴۹) نه تنها قریه دره بلکه قریه
کوستان را که در يك منزلی شمال دره واقع بوده در جزو سجستان
محسوب میدارد در هر صورت شهر فراه که در يك منزلی جنوب دره
واقع بوده و تا با امروز بهمین اسم باقی است در جزو سجستان بوده بنا
بقول قریه در این زمان اهالی فراه امتناع دارند از اینکه شهر خود را
در جزو سجستان محسوب بدانند در زمان تیمور فراه شهر یار مخصوصی
داشت که در سال ۱۳۸۳ بطیب خاطر در قید اطاعت جهانگشا در آمد
فراه در ساحل یسار و جنوب رودخانه فره رود واقع است در قرن دهم
شهر در هر دو ساحل رودخانه واقع بوده قریه (۲۷۸، ۲) خرابه های
جنوب رودخانه را که بقاصله نیمساعت راه از شهر دره که از سه طرف
در میان کوه واقع شده است قدیمترین شهر فراه میداند بعقیده قریه
این شهر مدتها قبل از حمله اسکندر کبیر بنا شده لیکن قریه دلائلی در
اثبات عقیده خود اقامه نمیکند این بدور خاراکسی در يك قرن قبل از

میلاذ از کوه فرا اسم میبرد ولی راجع بمحلی که شهر در آنجا واقع بوده اطلاعات صریحه نمیدهد فراہ امروز بشکل هرات بنا شده لیکن بمراتب کوچکتر از هرات و دور آن هم خاکریز مرتفعی دارد سیستان کنونی به سه قسمت منقسم میشود که بنا به تعریفات کرزن (ج ۱ ص ۲۲۶) باقتضای فصل سال و مقدار آب گاه دریاچه و با طلاق و گاه زمین سفتی را تشکیل میدهند رود هارود رود و فرود رود و خاش و هلمند دو دریاچه و یا با طلاق تشکیل میدهند : هامون فراہ (محل ریختن دو رود اولی) و هامون سواران (محل ریختن دو رود دیگر) محوطه واقعه بین این دو معروف به نیزار و نی انبوهی در آن روئیده در مواقع کثرت آب دو دریاچه بهم متصل و نیزار زیر آب میماند و اگر آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود کمتر اتفاق میافتد که تمام هامون غرق آب بشود و غالباً فقط يك ثلث گود آنرا آب میگیرد بطوریکه اعضای کمیون سرحدی انگلیس در سال ۱۸۸۵ شنیده بودند تشکیل گود زره را اهالی محل بخاطر نداشتند و کلیتاً اغلب میتوان مسیل تمام رودها را خشک و بی آب مشاهده کرد تا اینکه گودها را مملو از آب دید چون وضعیت صفحه سیستان تا ایندرجه بسته بکثرت و یا قلت مقدار آب بوده لهذا مملکت غالباً دچار تغییرات میشده دریاچهها گاه پر از آب و گاه کم آب شده حتی بکلی ناپدید میشوند رودخانهها مسیل خود را تغییر میدادند بعضی اوقات بطوریکه در سائر نقاط آسیای وسطی هم اتفاق میافتد شعبه عمده رودخانه از نهر مصنوعی جریان مییافت و نهر مزبور در این قبیل موارد بسرعت صورت مسیل طبیعی را بخود میگرفت گل و لای که رودها میآوردند باعث حاصلخیزی فوقالعاده مملکت بود ولی سیلابهای

مکرره اهالی را مجبور میساخت که ترك بلاد و قرا گفته و مساکن جدیدی ایجاد کنند بعقیده کرزن در هیچ نقطه دیگر نمیتوان در يك همچو محوطه كوچك اینهمه خرابه شهر و قریه یافت جغرافیا نویسندگان قرن دهم از يك دریاچه معروف به زره (Aria palus) در نزد نویسندگان کلاسیك) اسم میبرند که سی فرسخ طول و ۴ الی ۸ فرسخ (اصطخری ۲۴۳ يك منزل راه) عرض آن بوده هر چهار رودخانه فوق الذکر باین دریاچه میریختند حدود دریاچه در آن زمان متصل تغییر میکرد

در این زمان حاصل خیزترین قسمت سیستان صفحه ایست که بین هامون و ساحل یسار هلمند واقع است و سکو هه و نصرت آباد (و یا نصیر آباد) در این قسمت از مهمترین بلاد ولایت سیستان می باشند شهر زرنج که در قرون وسطی شهر عمده سیستان بود در سمت یمن هلمند واقع بود نام ولایت در نکیان و اسم ملت سارا نگای روی اسم این شهر مانده است خرابه های زرنج بین شهر نادعلی و قریه زاهدان جهان آباد واقع شده است اصل سجستان چنانکه معلوم است از کلمه سکستان یعنی مملکت سگ ها اخذ شده که این بدور خارا کسی ساکسته نه می نویسد این بدور این ولایت را در جای مملکت در نکیان قرار نمیدهد بلکه سکستان را در محل پارتاگنا (بین در نکیان و اراخزیا یا هند سفید) میداند در این زمان برای تمیز دادن سکنه بومی از بلوچها و سائر عناصر غریب کلمه سیستانی استعمال میشود در قرون وسطی کلمه سکزی هم دیده می شود بعقیده رولینسون (کرزن ج ۱ ص ۲۳۲) سیستانیها از ایرانیانی ستند که از نژاد خااص آریائی حتی سیستانیها را با جمشیدیهای هرات

میتوان یکانه نماینده نژاد قدیم آریین در ایران دانست اینها بهتر از دیگران زبان و شکل دوره هخامنشیان را محفوظ داشته اند

با وجود بادهای گرمی که در سیستان میوزد و چنانکه اصطخری (۲۴۲) هم اشاره کرده و میگوید که در زمان وی برای ساختن آسیاب های بادی از آن استفاده میکردند معهذ سیستان مملکتی است حاصلخیز و دارای آب و هوای گرم بنا بقول هولدیچ عضو کمیسیون سرحدی انگلیس (Proceedings, 162) باد شمال غربی در ماه آبان بطوری در سیستان شدت میوزد که در مقابل آن باد NO انگلستان را میتوان نسیم خفیفی نامید باد ریک ها را بلند مسکرده و نزدیک ریک ها یک خطر دائمی برای اراضی آباد بود در زمان اصطخری (۲۴۲) اهالی سیستان برای جلوگیری از ریک با حداثت حصارهای چوبی متوسل میشدند از جمله مختصات جالب توجه ساختمان پایتخت های سجستان نکته ایست که اصطخری اشاره کرده و مینویسد که در موقع ساختن ابنیه مثل سائر بلاد آسیای وسطی چهار چوب و تیر بکار نمیدادند بلکه خانه ها را بشکل طاق نما از گل میساختند چوب قابل استعمال نبود زیرا دچار گرم شده و بزودی میپوسید از فراریکه فریه (ج ۲ ص ۳۱۷) تعریف میکند در این زمان خانه ها را در سیستان از نی و شاخه نوع ساخته و روی آنرا گل میگیرند یعنی خانه های سیستان با شکل معمولی ابنیه آسیای وسطی فرقی ندارد

هلمند که رود عمده این ولایت است در آن زمان هم بوفور آب موصوف نبوده هر چند فریه (ج ۲ ص ۳۳۹) هلمند را یگانه رودخانه حقیقی مینامد که بین دجله و هند واقع شده و عقیده دارد که اگر این رود در دست اروپائیها بود کشتیها در آن سیر میکردند در زمان اصطخری (۲۴۳) جهت زات بین بست

(در این زمان به قلعه بست معروف است) و زرنج که ترعه سنار و در آنجا احداث کرده بودند فقط در مواقع پرآبی میتوانستند حرکت کنند در يك منزلی بالای زرنج سدی بوده که انفاری از هلمند بآنجا کشیده بودند شاید این همان سداست که در قرون وسطی غالباً باسم بندرستم دیده میشود و بنای آنرا به پهلوان افسانه ایران که اصلاً چنانکه معلوم است از سجستان بوده نسبت میدهند علی الظاهر این افسانه با احداث سد قبل از اسلام دلالت میکند تیمور در سال ۱۳۸۳ و بعدها يك بار دیگر شاهرخ سد را خراب کردند در این زمان سدی در قریه کوهك است که از شاخه توغ و چوب و گل و برای برگرداندن آب به نهری که به سکوه میرود ساخته اند سجستان در قرون اول اسلام مأمن خوارج بود که از آنجا علم شورش برافراشته و بلاد مجاور خراسان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند در مبارزه با خوارج علاوه بر عساکر منظم عدّه نیز از داوطلبان باسم المطوعه شرکت داشتند و بدیهی است اشخاصیکه شغلی نیافته و یا قابل بزحمت کشی نبودند صفوف المطوعه را تکمیل میکردند سلسله صفاریان از بین همین طبقه بیرون آمد و یعقوب صفاری که مؤسس این سلسله بود بواسطه لیاقت و کفایت خود رئیس یکی از دستجات مزبور شده خوارج را مغلوب و یا بسوی خود جلب کرده سلسله بومی را خلع و خود شهریار مختار سجستان شد و بعد سائر ولایات افغانستان کنونی و صفحات جنوبی ایران و خراسان را مسخر ساخت یعقوب و پس از وی برادرش عمرو از سال ۸۷۳ الی ۹۰۰ مقتدرترین سلاطین قسمت شرقی عالم اسلام بودند بطوریکه از نگارشات اصطخری (۲۴۱) در باب عمارات و ابنیه که یعقوب و عمرو در زرنج ساخته بودند مستفاد میشود این دو شهریار

وطن خود را قراموش نکرده بودند شاید علت وجود پل‌ها و سائر بناهایی
 که جغرافیایانویسان قرن دهم تعریف میکنند نتیجه کارهای صفاریان بوده
 در هلمند نزدیکی بست (در این زمان قلعه بست) پلی بوده که از جهازات
 ساخته بودند (مقدسی ۳۰۴) و نیز پل هلمند را در راهی ذکر میکنند
 که از زرنج و طریق شهر جوین که تا با امروز بهمین اسم معروف است
 و قراه رو بشمال میرفته (اصطخری ۲۴۸) بالاخره در راه زرنج به
 بست پل آجری در خاش رود ساخته بودند (اصطخری ۲۴۹) برجسته
 ترین خرابه‌ها از حیث بزرگی و وسعت خرابه‌های پیشاوران است که
 بلاواسطه در شمال نیزار دیده میشود و نیز از جمله آثار جالب توجه
 قلعه طاق است که در یک منزلی جنوب زرنج واقع بوده و حتی کونولی
 (Konolly) سیاح قرن نوزدهم هم نام آنرا ذکر میکند جغرافیایانویسان
 قرن دهم طاق را شهر کوچکی مینامند ولی همین طاق در قرن یازدهم
 قلعه محکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ بسا زحمت
 زیادی مسخر ساخت قلعه محاط بهفت بار و خندق عمیقی بود که
 عبور از آن فقط بوسیله پل متحرک میسر میشد (تاریخ عتبی ۲۴۹) اقتدار
 سلسله صفاریان که از سجستان بیرون آمده بود طولی نداشت لیکن خواطره
 های عمیقی در اهالی سجستان باقی گذاشت تمام امرای دوره های بعد حتی
 تا زمان اخیر خود را از اولاد یعقوب و عمر و یا برادران آنها نامیده
 و برای جلب مردم بسوی خود از نام صفاریان استفاده میکردند ولایت
 سیستان در تحت اقتدار این سلسله‌ها تمام قرون وسطی را با استثنای قدرت
 های قلیل‌المدت بسر برد عمر سلسله صفاریان یعنی نمایندگان حقیقی و
 یا موهوم آن از دوره مغول و زمان تیمور بیشتر بود مغولها در سال

۱۲۲۲ سیستان را خراب و ویران و در سال ۱۲۲۹ باقطع مسخر ساختند ولی سلسله بومی را باقی گذاردند چنانکه امیر تیمور هم در سال ۱۳۸۳ همین معامله را نمود سیستان مانند اسفزار بواسطه شورشهای مکرر حکمروایان بومی که متکی بسکنه وفادار و صدیق بودند در دوره اولاد تیمور نتوانست از ضربات وارده قد علم کند از قرن شانزدهم شاهان محلی مطیع صفویه و بعد نادر شاه و در نیمه دوم قرن هیجدهم در قید اطاعت افغانستان در آمدند در قرن نوزدهم ولایت سیستان مایه بحث و منازعه بین حکمرانان هرات و قندهار بود در سال ۱۸۴۶ در زمان قریه سرحد بین هرات و قندهار خاش رود بود بعد از آنکه دوست محمدخان (وفات در سال ۱۸۶۳) افغانستان را متحد ساخت برای تصرف سیستان محارباتی بین ایران و افغانستان روی داد و بالاخره تحدید سرحدات در سال ۱۸۷۲ بتوسط کمیسیون انگلیسی که ژنرال گولد سمید در رأس آن قرار گرفته بود سمت انجام پذیرفت و ضمناً قسمت بهتر ولایت سیستان تا هلمند بایرانیان رسید

در این زمان راه عمده از هرات به هندوستان از ولایت بکوا و زمین داور میروود ولایت زمین داور در قرن دهم از لحاظ سرحد ملک غورها و متصرفات سائر ملل مستقلی که در بین آنها ترکهای خلیج را ذکر میکنند حائز اهمیت بود شکل خواندن کلمه خلیج از روی اشتقاقی است که رشیدالدین و بعضی از مؤلفین ترك (رادلوف اویقورها ص ۲۶ ۵۱۳۵) ذکر میکنند در هندوستان که یکی از سلسله ها از بین این قوم بیرون آمده است این نام طایفگی را خلیج (بکسرخا) تلفظ میکردند خلیج ها بعد زبان افغانی را قبول و با افغانه یکی شدند و اکنون در بین

افغانها پر جمعیت ترین طوائف را تشکیل میدهند (بعقیده مارکوارت ۲۵۱-۲۵۳ باید خواجه خوانده شود) در زمینداور پست هائی برای جلوگیری از تاخت و تاز غورها گماشته بودند سلطان محمود غزنوی از همین مکان بجنگ با غوریان میپرداخت (بیهقی ۱۲۳) ساکنین زمین داور تا با امروز بجنگ جوئی و تعصب معروفند

در قرن دهم شاهراه عمده قدری جنوبتر واقع شده بود و از طریق بست که یکی از مراکز مالالتجاره در راه هندوستان بوده میگذشت راجع بجزیران قسمت وسطی هلمند بین بست و زرنج مدارك کمتری در دست داریم در سال ۱۸۸۵ اعضاء کمیسیون سرحدی انگلیس در امتداد مسیر این رودخانه از خوجه علی تا هامون سیاحتی کرده‌اند و بنا بگفته آنها (Proceedings 161) تمام محوطه بین لندی و قلعه فتح مملو از خرابه های قلاع و قراء و آثار قنوات قدیمه میباشد قلعه قلعه فتح را در افسانه ها پایتخت سلسله کیانیان مینامند که ممدوح شاهنامه هستند در تعریف فتح عرب (بلادری ۴۳۴) فقط تنها قریه رودبار را باسم کنونی آن ذکر میکنند این ولایت را گرمیر میخوانند بنا بقول کرزن هیچیک از ولایات افغانستان مانند گرمیر از هوا و هوسهای انسانی صدمه ندیده کرزن قول محقق دیگر (بلیو) را نقل میکند و این آخری با کلمات شگفت آمیزی از حاصلخیزی زمین و وفور آب سخن رانده و میگوید که فقط استقرار حکومت مقتدر و عادلانه لازم است تا عمران و رونق گذشته مملکت تجدید و تمام ساحل رود تا سیستان مبدل به باغات بشود در نزدیکی بست رود ارقنداب به هلمند میریزد صفحه ارقنداب و شعب آن که همان آراخزبای قدیم است همیشه دارای

اهمیت تجارتی و سوق الجیشی بوده چه دو رشته راهی که از آسیای غربی به هندوستان می‌رود در همینجا بهم متصل میشود: یکی راهی است که رو بشمال شرق بقسمت شمالی پنجاب می‌رود و دومی راهی که رو بجنوب شرق به مولتان و مصب هند منتهی میگردد در قرن دهم این ولایت را الرخج (و گاهی الرخذ) مینامیدند و ظاهراً این کلمه همان نام قدیمی ولایت است (بعقیده مارکوارت ۳۷ Karachwat) که یونانیها به آراخز یا مبدل کردند اهمیت سوق الجیشی قلعه كَشَك كه عبور از هلمند را بر راه قندهار به هرات محافظت می‌کند و هکذا -

اهمیت خود قندهار سبب تولید این خیال میشود که در این صفحات از ازمینه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلادی معمور بوده لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند در قرن دهم در جای كَشَك شهر فیروز وند واقع بوده که منزل اول راه بست به زمینداور و غزنه بوده (اصطخری ۲۴۸ و ۲۵۰ مارکوارت ۲۵۵ و ۲۸۰) نام قندهار در تألیفات جغرافیایانویسان دیده نمیشود و مراد جغرافیایان نویسان مزبور از کلمه قندهار ولایت قندخوار هندوستان است که در نزدیکی مصب کابل واقع است فقط معدودی از مؤلفین مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی قندهار را با نام کنونی اسم میبرند (مارکوارت ۲۷۰ - ۲۷۲) جغرافیایانویسان قرن دهم شهر پنجوای و تکین آباد را که در فاصله يك فرسخ از پنجوای بر سر راه غزنه واقع بوده از جمله بلاد عمده الرخج مینامند تکین آباد از لحاظ يك قلعه مستحکم اهمیتی در تاریخ غزنویان دارد و بعقیده اندرسون جای آن در محل قندهار بوده قندهار در قرن هیجدهم در نیمه راه بین شهر ككنونی و ساحل ارقنداب بین

جبال سنگی مرتفع و تیزی بر روی سه قطعه مرتفعی که یکی بر دیگری مسلط بوده واقع شده بود نادر شاه افشار خواست شهر را قدری بطرف غرب منتقل سازد لیکن نادر آبادی که وی بنا نهاد پس از اندک زمانی خراب شد شهر جدید را احمد شاه مؤسس دولت افغانستان بنا نهاد و از حیث نقشه فرقی با هرات ندارد قندهار که در وسط جلگه و در میان ارتفاعات واقع شده است از حیث اهمیت سوق الجیشی نمیتواند با هرات طرف مقایسه واقع شود

در قرن دهم از شهر پنجوای يك راه رو بشمال شرق به غزنه و راه دیگر بطرف جنوب شرق سوی قسمت شرقی بلوچستان کنونی میرفت در قرن دهم از راه تجارتی مستقیمی که از سیستان از طریق گرمسیر به بلوچستان میرفت و نظر به خرابه های باقیه در گرمسیر مدتی دایر بوده و در این زمان انگلیسها با احراز موفقیت در تجدید آن میکوشند اسمی نمیبَرند جغرافیا نویسان قرن دهم فقط يك راه از بست به پنجوای و از آنجا به بلس میشناختند که اسفنجای و سیوی که در این زمانت سیبی خوانند از بلاد آن بودند (اصطخری ۲۴۴، ۲۵۲) در آن زمان قسمت شمال شرقی افغانستان را توران مینامیدند که شهر عمده آن قصدار بوده که تا با امروز باین اسم باقی است در این زمان قصدار در بلوچستان پایتخت خان نشینی کوچکی است که مطیع کلات شهر عمده تمام صفحه بلوچستان میباشد در قرن دهم ظاهراً قصدار همان اهمیتی را داشت که امروزه کلات دارا میباشد حکمران قصدار هیچ اقتداری را غیر از اقتدار خلیفه نمیشناخت در قرن یازدهم سلطان محمود غزنوی مجبور بود که با قصدار جنگهای سختی کند اهمیت قصدار از قرار معلوم بر روی این اساس بوده

که در اینجا راهی که از ایران غربی و از طریق قسمت جنوبی کرمان و شهر جالق (که در این زمان هم در سرحد ایران و بلوچستان واقع است) میرفت با راه هندوستان متصل میشد عائدات سالیانه گمرکات تجارتی که در قصدار اخذ میشد بیک میلیون درهم میرسید (مقدسی ۴۸۵) شهر قندابیل که در این زمان قنداوه گویند بر راه بالس به قصدار قرار گرفته در جزو ولایت توران بوده قنداوه در مرکز حاصلخیزترین نقطه بلوچستان که عموماً سرزمین سنگلاخ و شن زاری است واقع شده است تنها فقط قلمرو خانی قوچ قنداوه است که بنا بقول محققین انگلیسی اگر بخوبی زراعت و معمور شود ممکن است خوراک تمام بلوچستان را بدهد افراد قوم کوچ نشین و بت پرست البدیهه برای تجارت به قنداویل میآمدند (اصطخری ۱۷۶) از قرار معلوم مقصود از این نام همان قوم برهوی است (که البرهه باید خوانده شود) این قوم در قرن هفدهم حکومت را از دست بلوچها گرفته و در این زمان طائفه زمامدار بلوچستان است هر چند که بلوچها هم در معافیت از مالیات که فقط از مهاجرین تخته‌قاپوی وارده از افغانستان و هندوستان اخذ میشود با برهه شریک می باشند در قرن دهم شغل عمده این قوم شترداری بود و اینها حتی به فارس و خراسان هم شترهای تخمی میآوردند در ساحل بلوچستان چند خلیج واقع شده که تا یکدرجه حکم لنگرگاه را دارند خلیج‌های بلوچستان در دوره جغرافیا نویسان عرب دارای اهمیت تجارتی نبودند و تمام تجارت بسوی لنگرگاه دیبل که در سمت غربی مصب هند واقع است (در این زمان به لاریندر موسوم میباشد) متوجه بود

قسمت جنوب شرقی افغانستان که کانون تشکیل مملکت کنونی

افغانستان است در تاریخ بیش از بلوچستان اهمیت دارد از پنجوای راهی به غزنه و کابل میرفت و هر دو شهر انبارگاه مال التجاره هندوستان بودند موقعیت سیاسی این صفحه در زمان قبل از اسلام چندان روشن نیست جغرافیا نویسان در يك جا غزنه را در جزو ولایاتی می‌شمارند که در قید حکومت سبجستان بودند و همان جغرافیا نویسان در جای دیگر غزنه را منسوب بولایتی میدانند که در تصرف ملوک بامیان بود (اصطخری ۲۳۹ و ۲۸۰) در هر صورت هم در کابل و هم در غزنه ملوک بومی مخصوصی سلطنت میکردند و لقب پادشاه کابل کابل شاه بود فاتحین عرب در هیچ زمان به فتح مملکت ماورا هندو کن موفق نشدند و فقط از کابل شاه و ملوک دیگر خراج میگرفتند این ولایت را فقط در قرن نهم یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاری بممالک اسلامی بطور محکمی ملحق ساخت ضمناً در اینجا از يك امیر مسلمانانی که مقیم گردیز بود (گردیزی ۱۱) سخن میرانند و گردیز در يك منزلی راه غزنه به هندوستان بود (مقدسی ۲۴۹) پس از سقوط صفاریان در غزنه و کابل دو باره ملوک محلی بر قرار شدند در قرن دهم البتکین سر کرده ساهانیان با مولای خود نزاع کرده از هندو کن عبور و غزنه را مسخر و سلطنت سلسله غزنویان را بنانهاد چنانکه معلوم است در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) غزنه پایتخت مملکت وسیع و یکی از مراکز علوم و صنایع بود خرابه های این شهر در بیست و پنج ورستی شمال غزنه کنونی واقع شده آبادی و عمران غزنه در نتیجه چند مرتبه قتل و غارت از بین رفت اولین و شدیدترین ضربتی که به غزنه وارد آمد در سال ۱۱۴۸ از ناحیه غور ها تحت ریاست علاء الدین حسین بود که بواسطه خراب

کردن غزنه به « جهانسوز » معروف شد چنگیز خان در سال ۱۲۲۱ مردم غزنه را باستانهای صنعتگران که باسیری بردند قتل عام کرد (ترکستان ۴۸۰) بالاخره در سال ۳۲۶ مغولهای ایران که قشون توهاشیر بن خان جغتای را شکست دادند شهر را ویران ساختند در این حمله بود که قبر سلطان محمود را خراب و سکان مقبره را باسارت برده و نسخ قران و سائر کتب را آتش زده و یا پاره کردند (دنیال کننده تاریخ رشیدالدین ۵۰۸) غزنه کنونی هر چند که کلیتاً قریب بنده هزار نفر جمعیت دارد معیناً بواسطه موقعیت خود که بر سر راه کاروانیان هند واقع شده است تا يك درجه دارای اهمیت تجارتي میباشد رود خانه هائی که غزنه و گردیز در ساحل آن واقع بودند به دریاچه آب ایستاده میریزند و این آخربن حوضه داخلی است که در راه رشته های رود هند واقع شده است

مملکت کوهستانی بین هند و حوضه های هلمند و آب ایستاده به جبال سلیمان معروف است انگلیس ها سلسله های سرحدی کوههای این ولایت را جبال سلیمان شرقی و غربی مینامند در این جبال در زمان قبل از تاریخ ملت افغان که عثی است از نژاد آریین سکونت داشت افغانه خود را پختون یا پشتون که جمع آن پختانا و پشتانا هست (پاکتی ها در نزد هرودوت) مینامند ماخذ کلمه افغان معلوم نیست و این لفظ برای اولین مرتبه در تاریخ عثی مورخ قرن یازدهم که جنک سلطان محمود غزنوی را با افغانه تعریف میکند دیده میشود (مثلاً در ص ۳۵۰ - ۴) افغانها در سرزمین کوهستانی خود که تقریباً کسی بدان دسترس نداشت هدت مدیدی در مقابل سیادت سیاسی سلاطین مسلمان و نفوذ تمدن

اسلامی مقاومت ورزیدند حتی در قرن چهاردهم در زمان اسفار امیر تیمور اکثر افغانه بت پرست بودند عربها به تسخیر ولایات حدود سفلی هند تا مولتان از سمت جنوب پرداخته بودند و مملکت کوهستانی بیژن کابل و غزنه از يك طرف و سواحل هند از طرف دیگر مسخر نشد، بود از تعریفات مقدسی (۴۸۶) دائر بر اینکه راه غزنه به مولتان را گاهی در مدت سه ماه می پیمودند معلوم میشود که تاخت و تاز کوهستانیان تا چه اندازه روابط تجارتي را بین ممالک مزبوره دچار اشکالات میکرد محمود ابتدا از سمت غرب بنای حمله به هند گذاشت و در پنجاب استوار گردید با وصف اینحال افغانه در دوره غزنویان و بعد هم در زمان غوریان استقلال خود را محفوظ داشتند بعد از اقدام مغولها به خرابی غزنه افغانه میتوانستند بلا مانع ولایت آباد مجاور را در معرض هجوم در آوردند این بطوطه سیاح قرن چهاردهم از سکونت افغانه در کابل سخن میراند افغانه علاوه بر حوضه کابل دریا بتدریج بنای سکونت در حوضه هلمند را گذاشتند از قرن چهاردهم باینطرف برای تشخیص مملکت افغانها کلمه افغانستان دیده میشود افغانها که بین طوائف واقوامی از نژادهای دیگر متفرق شده سکونت گزیده بودند مجبور بودند با طوائف دیگری که بعد از آن اکثریت را اختیار کردند مخلوط شوند ترکهای خلیج که در فوق مذکور گردید (رجوع شود به ص ۱۲۴) از جمله همین طوائف میباشند قندهار و کابل و غزنه در جزو قلمرو تیمور و تیموریان در آمدند با بر شاه از کابل به هند متوجه شده و این واقعه به تشکیل مملکت « مغولهای کبیر » منتهی گردید در قرن شانزدهم قندهار

در حدود ممکت صفویه داخل شد لیکن گاهی بتصرف مغولهای کبیر در میآمد در اوائل قرن هیجدهم افغانها از سقوط دودولت فوق الذکر استفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور در قرن دوازدهم ترقی کرده بودند در مراحل بلندی قدم گذازدند در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلیجها قندهار را متصرف شده و حتی بسال ۱۷۲۲ پسرش محمود ایران را مسخر کرده پادشاه ایران شد نادرشاه که موفقیت های وی تایک مدتی جلو ترقی افغانه را گرفت بسال ۱۷۲۹ اشرف خواهرزاده محمود را از ایران بیرون کرده دو باره افغانستان را مسخر و هندوستان را تار و مار کرد نادرشاه برای اینکه به اهمیت خلیجها شکستی وارد سازد رؤسای قبیله افغانی ابدالی را بریاست عساکر افغانی تعیین میکرد بعد از فوت نادر شاه بسال ۱۷۴۷ احمد رئیس ابدالی^۱ از ایرانیان مجزی شده قندهار را متصرف و دولت مستقلی تاسیس کرد احمد شاه در سال ۱۷۷۳ در قندهار وفات یافت و مقبره وی تا باعروز عالیترین ابنیه قندهار است تیمورشاه (۱۷۷۳ - ۱۷۹۳) که جانشین احمد شاه بود پایتخت را به کابل انتقال داد که در این زمان هم مهمترین شهر افغانستان است سرحدات مملکت غالباً دچار تغییرات میشد و چندی کشمیر و قسمتی از پنجاب و هند در جزو افغانستان بودند ولی حکومت افغانستان در هندوستان دوامی نداشت در این زمان حتی وطن افغانه و مملکتی که قسمت بزرگی از ملت افغان در آن سکونت دارند در جزو افغانستان نمیشد بعقیده اریستوف محقق روسی (۵۰) عده نفوس افغانه از ۹ الی ۱۰ کرور است و ازاین عده فقط چهار کرور در قلمرو

(۱) طایفه ابدالی بعد از احمد شاه به درانی معروف شد - م

پادشاه افغانستان سکونت دارند سکنه جبال سلیمان اسماً مطیع «کنترول» انگلیس هستند ولی بعقیده اریستوف مطیع ساختن واقعی این کوهستانیان که انگلیس همت بدان گماشته برای انگلیس ها گرانتر از آنچه که روس ها در تسخیر قفقاز متحمل شدند تمام خواهد شد

در ولایت کوهستانی که قسمت مرکزی افغانستان است اکثریت سکنه را ملل غیر افغانی تشکیل میدهند ما دیدیم که در قرون وسطی از ولایت غور سلسله مقتدر غوریان بیرون آمد که در قضایای تاریخی شرکت برجسته داشت شاید اصل بعضی اقوام کوچ نشینی که با وجود نژاد آریائی و زبان ایرانی به کلمه ترکی ایماق (اصلش او یماق بمعنی طائفه و قبیله) معروفند از قوم غور باشد کوچ نشینان مزبور از حیث رسوم و عادات و لهجه و زبان فرق فاحشی با اهالی ساکن ولایات معموره که به پارسیوان (اصلش پارسی زبان) معروفند دارند ایماق ها به چندین طائفه منقسم میشوند که اسامی آنها از قبیل جمشیدی و تیمنی و غیره در آثار و تالیفات قرون وسطی دیده میشود راجع بتاریخ افغانستان تحقیقات بدرجه کم است که ممکن نیست معین نمود که ابتدای ظهور ملل مزبوره در افغانستان در چه تاریخ بوده در هر دو دامنه سلسله تیر بند ترکستان و وادی هریرود قومی با اسم فیروز کوهی ساکن است ولی این نام بطوریکه میگویند نه از نام فیروز کوه پایتخت قرون وسطی غوریان اخذ شده بلکه ماخذ آن قلعه فیروز کوه است که در ایران و سرحد مازندران واقع بود تیمور بسال ۱۴۰۴ قلعه را مستخر و تمام ساخلوان را به هرات انتقال داد ایل هزاره که از حیث زبان ایرانی و از جهت نژاد مغول میباشند در این زمان بر جمعیت ترین و مقتدر ترین قوم این